منوچهر جمالی

# « جـان وخــرد »

## چرا درفرهنگ ایران ، « جان وخرد انسان» با هم ، « جفت » هستند؟ چرا درفرهنگ ایران، خردانسان، فقط ، نگهبان زندگی است نه نگهبانِ یک شریعت ویا یک ایدئولوژی ویا یک آموزه

## درفرهنگ سیاسی ایران، اینکه فقط « خردانسان»، نگهبان جان( زندگی) است ، چه معنائی در«حقوق اساسی » دارد ؟

(سخنرانی 39 )

امروزه با پدیده « روشنفکری» ، گرانیگاه بحث ها ، خرد گرائی یا عقل گرائیست ، ولی فرهنگ ایران ، « خرد و زندگی » را دو پدیده جفت، یا پیوسته به هم، و **جداناپذیرازهم** » میداند . خرد گرائی و زندگی فزائی ، دو برآیند متصل بهمند . اندیشیدن باید زندگی را بیفزاید . وهردورا باید همیشه درپیوند به هم بررسی کرد . این **جفت بودن خرد با جان** ( جی+ یان ، ژی ) ، چه معنا و محتوائی درسیاست ( جهان آرائی) و حکومت و اقتصاد واجتماع داشته است و دارد ؟ **جفت بودن خرد وزندگی، محور فرهنگ سیاسی واجتماعی و اقتصادی و حقوقی ایرانست** .

این جفت بودن « خرد وجان باهم » ، یک اصطلاح شاعرانه نیست، و به تصادف درآغازشاهنامه این دو واژه جفت با هم نیامده است ، بلکه بنیاد فرهنگ اجتماعی و جهان آرائی ( سیاست ) و **شاخصه حقانیت حکومت درایران** بوده است ، که امروزه فراموش ساخته شده است . « **جفت** » که دراصل همان واژه « یوغ= یوج= یوش » میباشد، بطورکلی، شاخصه فرهنگ ارتائی بوده است . هخامنشی ها و اشکانیها ، خود را « **ارتائی**» میدانستند و مینامیدند نه زرتشتی .

یوغ ، دونیروی به هم پیوسته است که به طورکلی ، اصل آفریننده و سامانده جهان وهستی شمرده میشد . نزد هخامنیشی ها، اندیشه یوغ ، بنام « نریوسنگ » نامیده میشد ه است، چون واژه « سنگ = اسنگ = اسن » نیزمانند یوغ وگردونه ، افاده امتزاج واتصال دونیرو را میکرد که باهم بیافرینند .
ازاین رو زندگی هم که جی یا ژی یا گی باشد ، « جُفت- گوهر» شمرده میشد . یا به عبارت دیگر، جایگاه یا زهدان ومحل پیوند نیروهای جفت باهم بود ( این اندیشه، با جفت بودن پرهای نیروهای مینوئی ، نموده میشد ) . ازمعانی که در زبانها یا گویشهای ایران باقی مانده ، میتوان دید که اصطلاح « جی= ژی » یا زندگی ، دارای سه معنا، یا سه پهلو هست . 1- یک معنای آن همان زندگی است 2- معنای دیگرش، یوغ است که بیان هم آفرینی یا هم-بغی و انبازی و دوستی ومهر است و درترکی به معنای همداستان ویک جهت ومتفق باقی مانده است . هرکاری و هراندیشه ای درفرهنگ ایران ، از پیوند یابی دونیرو، پیدایش می یابد ، واین دو، فقط « مبدء کثرت » میباشد . به عبارت دیگر، **هرکاری و اندیشه ای ، دراثرهمکاری وهماندیشی چندکس یا یک اجتماع بوجود میاید** .3- معنای سومش ، شاهین ترازوهست که نماد « اندازه وسنجه» باشد . **1- جان( زندگی) و 2- همآفرینی و3 - اندازه بودن ( معیاربودن) ، سه پهلوی یک مثلث یا یک هستی اند** . اندازه بودن و معیاربودن را ، نمیتوان ازجان یا زندگی ، جدا کرد و برید .
این تخم جان که « تخم آتش » خوانده میشود، و از« ارتا فرورد= سیمرغ = خدا » افشانده میشود ، گوهرش ، اندازه بودن و همبغی( همآفرینی) است . با این اندیشه ، **بنیاد فلسفه سوسیالِ خرمدینان درایران** گزارده شد .
ازاین رو، « جی » نام « رام » ، مادرو اصل زندگی نیز بوده است . به همین علت، شهرها و آبادیها، « رام » یا « جی» نامیده میشدند . وازآنجا که « جفت گوهر= جی » بود، میشد هم اورا مادینه قلمداد کرد ( مانی ها ) و هم نرینه دانست( مانند زرتشتی ها ) . هرجانی، تخم ارتای خوشه ( تخم سیمرغ ) هست که گوهر« پیمان گیری ، اندازه بودن ، سنجه » دارد . **این تخم جان ، درتن هرانسانی یا در آتشکده هستی هرانسانی افروخته است ، و از روزنه های حواس ، به شکل دانائی و خرد ، زبانه میکشد** . اساسا به آتشگاه ، « تن » میگفتند . این آتش جان ، درهرانسانی که تخم خدابود، در روزنه های حواس درتن ، تبدیل به چهره های گوناگون خرد میشود . اینست که خرد، شعله و افروزه خودِ زندگی ( خود مبدء زندگی، خودِ جانان ) به « **غایت** » پاسداری و نگهبانی زندگی( جان) هست . خویشکاری یا غایت هر خردی درهرجانی ،

نگهبان و پاسبانی آن ، و جان به طورکلی هست ، چون تخمی ازخوشه ارتا یا جانانست .
ارتا ، بدین سان ، تنها خوشه جانها ( جانان ) نبود، بلکه « خوشه خردها» نیز بود . **جامعه و ملت ، خوشه جانها وخردها هستند** . درفرهنگ ایران ، اصل ، درگسترش وافزایش ، نه تنها « کثرت » بلکه « **تنوع و گوناگونی** » میشود . اصل ، درپیدایش یافتن ، رنگین کمان ِتنوع میگردد . اینست که خردهای ِ تراویده ازجانهای جامعه ، عهده دار نگهبانی و پاسداری جامعه هستند . ارتا ، خوشه « جی » هست ، و این تخم ها ( axv=xva ) یا ( uva) که اصل گرمی یعنی آتش هستند، درهرانسانی از روزنه های حواس ، تبدیل به روشنائی و بینش گوناگون میشوند که نام آن « خرد » هست ، و این روشنی های رنگارنگ، گزند ، یعنی « اژی ، آزار» را که خشم وقهر باشد، از زندگی ( ژی) بازمیدارند .
خوشه ،که پیوستگی جانهای جامعه است ، همزمان ، پیوستگی و « همپرسی » خردهای جامعه نیرهست .
این اندیشه بسیارژرف و متعالی، بنیاد فرهنگ اجتماعی وسیاسی و اقتصادی و حقوقی ایران بوده است . ولی دریغ که ازهمان آغاز، قدرتخواهان ، چه سیاسی و چه دینی اش ، برضد آن برخاسته اند و آن را تامیتوانسته اند ، تحریف و مسخ کرده اند ، تا همان اندیشه را ، ابزاربرای حقانیت بخشیدن به قدرت خود سازند . این سراندیشهِ ژرف و متعالی ، چه میگوید ؟
جی که در تن ما ، همان جان هست ( جی+ یان = جان ) تخم ارتای خوشه ( اردیبهشت ) ، یا اصل و مبدء زندگی هست . زندگی یا جی ، آتش است ، یعنی اصل گرمی هست . زندگی( جی) ، یوغ هست ، یعنی همبغ ( انباز) است و به سخنی دیگر، **اصل آفرینندگی در همکاری و همپرسی و همروشی و همداستانی و توافق است** . هرانسانی ، خودش سرچشمه آفرینندگی است ، چون درگوهرش و ساختار تنش ، « جی » هست ، و**هرانسانی ، خودش بذاته ، اصل اندازه و سنجه و معیاراست** ، چون جی ( جان ) هست . این تخم آتش ، درحواس ، تبدیل به روشنائی یا خرد میشود ، ودر اندازه و سنجه، پیدایش می یابد تا جان را ، تا آتشکده زندگی را ، ازگزند دور دارد .
غایت زندگی، درفرهنگ ایران ، جفتِ خودِ جانست . «آماج » که به معنای غایت است ، دراصل به معنای « یوغ= جفت » میباشد. وازآنجا که جامعه ، خوشه است ، جامعه ، برپایه همپرسی و همداستانی و هماندیشی و « هم خردی » میاندیشد، تا گزند و قهر و ترس و تنگی را اززندگی بطور کلی دور دارد .

این اندیشه ، بر بنیاد « **اولویت جان و اولویت خرد** » گذاشته شده است. **نظم و حکومت ( سامان) و اقتصاد و حقوق ، از خرد ، برای نگهبانی جان ، نگهبانی خوشه جان ( جامعه) تاءسیس میشود .**

نخست آفرینش ، خرد را شناس نگهبان جانست و آن را سپاس

این شعر، دارای این معنی نیست که خدائی، خرد را نخست خلق کرده است ، بلکه « تخم خوشه خدا » که در تن هرانسانی افشانده ونهاده میشود ، **با پیدایش چشم در زهدان آغازمیشود** . ازنطفه در زهدان ، نخست، چشمان پدیدارمیشوند، و چشن درفرهنگ ایران، اینهمانی با خرد داشت . این بود که نگاه ، یا بینش چشم ، بازدارنده گزند وقهروآزاراز زندگی هست که مقصد غائی است . خرد، واقعیت بخشندهِ برترین غایت یا ارزش هست . اینست که « **نگهبانی » ، به معنای « خرد وزری » هست** . حکومت و نظام و حقوق و اقتصاد، نگهبانی زندگی اجتماعی هستند . **گوهر حکومت ، نگهبانی است** . به عبارت دیگر، سازمانیست که با خرد ورزیدن ، راه وروش آنرا می یابد که زندگی را دراجتماع ، از گزند ( هراس وقهرو تنگی ) دور دارد . حکومت یا شاهی، کاری جزاین نگهبانی « جان یا زندگی » ندارد . حکومت یا حقوق یا اقتصاد، نگهبان زندگی مردمان با خردی هست که ازجان هریک از افراد این خوشه برخاسته و به هم پیوسته است .

البته خرد درفرهنگ ایران ، تنها منحصربه « نگاه= دید چشم » نیست ، بلکه خرد ، به طیف روشنائی که ازجان در « همه حواس» پدیدارمیشود ، گفته میشود. انسان ، با همه حواسش، می اندیشد ومی بیند و نگاه میدارد . جان، دربسودن وبوئیدن ومزیدن (کام) وشنیدن ودیدن ، میاندیشد وخرد میشود .

جان دردرون همه حواس ، تبدیل به خرد میشود ، تا نگاهبان و پاسدارزندگی خود باشد . **در فرهنگ ایران، این اولویت جان ( زندگی) ، و این « جدا ناپذیربودن خرد ازحواس » ، اهمیت فوق العاده دارد ، که پیآیند مستقیمش ، همان چیزیست که سکولاریته نامیده میشود .**

درفرهنگ ایران ، سکولاریته ، یک امر بدیهی است و نیاز به بیان هم ندارد . فریاد سکولاریته هنگامی بلند میشود که سکولاریته ، دیگر امری بدیهی نیست ومنکر حقانیت آن هم هست .

**با اولویت جان و« خردِ زاده اززندگی » ، « ایمان »، به این عقیده ، یا به آن خدا ، یا به این آموزه وشریعت ، یا به آن ایدئولوژی یا پیغمبر، هیچکدام، اولویت ندارند.**

بازرتشت ، این اولویت ، متزلزل شد ، چون **زرتشت** ، **به روشنائی بر آتش ، اولویت داد** . این « اولویت روشنائی بر آتش » که با زرتشت آمد، اندیشه اولویت جان وخردی که ازجان درحواس افروخته میشد ، نابود ساخته شد . **فرهنگ سکولار ایران** ، **با زرتشت** ، **ازبین رفت** . معنای اولویت روشنائی برآتش چیست؟ اولویت روشنائی برآتش ، بدین معنی هست که « بینش و علم اهورامزدا، یا به عبارت دیگر، آموزه زرتشت ، اصل است، و جان که آتش باشد ، فرع این روشنائی یعنی علم اهورامزداست » . البته درهمه ادیان نوری و ابراهیمی ، این اولویت، حاکمست . ازعلم الله یا همه آگاهیِ خدایشان هست که جان ( زندگی) وخرد ، خلق میشود . درحالیکه **درفرهنگ اصیل ایران، ازخوشه جانها یا انسانها، یعنی از اجتماع هست که بینش( روشنائی ) قانون و نظم وسامان** ، **پیدایش می یابد** . به عبارت دیگر، آتش برروشنائی ( زندگی بر بینش) اولویت دارد . دراینجا، یهوه و الله وپدرآسمانی، واضع و جاعل اندازه نیستند ، بلکه اندازه و معیار نیک وبد ، گوهرذاتی خود جان انسانهاست که درهمپرسی و همآفرینی، بتدریج پیدایش می یابد ودرآزمایش ، تصحیح کرده میشود .

خوب دیده میشود که درفرهنگ ایران ، **خدا** ، **اینهمانی با اجتماع یا بشریت داشت، چون خدا** ، **خوشه همه تخم های جانهاست** ، و این تخم ها در رویش و پیدایش درگیتی ، در بینش های حسی ، روشن میشوند ، تا درد و آزار وترس را درهمه شکلهایش ازخود ، باز دارند . این روشن شدن و پیدایش جان که همسرشت خداهست درحواس، « خرد» خوانده میشود . اندازه و همآفرینی ، گوهر جداناپذیرازجان هرانسانیست که در روند گسترش ( گستاخی =axv + vista=گسترده شدن تخم )پیدایش می یابند . این روند « خرد شدن تخم یا آتش خدا ، در بینش های حسی ، برای نگاهبانی آن آتش جان، نیازی به « ایمان » ندارد . **خرد، فقط جفت زندگیست ، و تنها غایتش، نگهبانی از زندگی در گیتی هست** . خودِ اصل زندگی ، شکل خرد ، به خود میدهد، تا ازخود، گزند و قهرو ارهاب و کین و زخم را دور دارد . **مسئله « ایمان »** ، **جائی طرح میشود که « روشنی »** ، **اولویت برجان و زندگی ( آتش= گرمی) بیابد** . آنگاهست که « ایمان به آموزه ای ضروری میشود که از تنها سرچشمه روشنائی لازمست ، تا زندگی وجان را دورازگزند نگاه دارد ، چون جان هم، ازهمان علم یا سرچشمه انحصاری روشنی ، خلق شده است .

همین تفاوت فرهنگ ارتائی با آموزه زرتشت بود . همین تفاوت فرهنگ ارتائی-سیمرغی با اسلام و یهودیت ومسیحیت است . همین مسئله اولویت آتش

( جان وزندگی) بر روشنائی ( آموزه بینشی ) است ، که بنیاد فرهنگ ارتائی بوده است ، و در آموزه زرتشت ، وارونه ساخته شده است . دراین اولویت روشنائی بر آتش ( زندگی) ، همان مسئله ای را میاندیشیده اند که ما نیز با آن ربروهستیم . برتری روشن برآتش ( جان ورندگی ) همان مسئله برتری واولویت شریعت اسلام ، برزندگی اجتماعی وفردیست . **درفرهنگ ارتائی یا فرهنگ اصیل ایران ، زندگی اجتماعی و فردی ، اولویت بر شریعت اسلام و آموزه دینی زرتشتی یا مسیحی یا یهودی دارد** .

روشنی خرد ، باید مستقیما از « بُن جان خود انسان و اجتماع » اززندگی خود انسان ، سرچشمه بگیرد ، تا بتواند تاءسیس نظام و حکومت وسامان وقانون بکند . به قول فردوسی : « از اندیشه ، جان برفشاند همی » . ازاندیشه ما ، باید ، جان یا زندگی ما مستقیما فوران کند . از اندیشه ، باید زندگی ، لبریزشود . از اندیشه انسانی ما ، باید زندگانی ما ، بُن زندگانی ما، بجوشد ، تا آن را روشنی به خوانیم . درجان هرانسانی ( که جایگاه همان جی ، ترازوهست ) تخم اندازه و معیارنیک وبدهست .

# خـرد ، می سـنجـد ( می سنـگـد )

«سنج » ، همان واژه « سنگ » است . « هنج » هم که ازآن « هنجیدن » و« هنجار» برآمده است ، همان واژه سنگ است. هنجیدن که هنج کردن باشد به معنای به هم متصل کردن و بهم رسانیدن است . و« انجمن » هم که دراصل « هنجمن » بوده است ، به معنای جایگاه به هم رسیدن و باهم متصل شدنست . این معانی مفهوم نخستین «سنگ » برخاسته که زرتشت آنرا طرد و نفی کرده است . **معنای « سنگ وسنگم وسنگار» چنانچه درسانسکریت متداولست به معنای « اتصال و امتزاج دونیرو یا دوچیزباهم » است** ، و« سنگ» مانند پدیده « یوغ » و « همزاد= جم » و « جی »، معنای « آفرینندگی و اصل آفریننده بودن » دارد . ازاین رو خرد بنیادی انسان « آسن خرد = خرد سنگی » خوانده میشد . خرد، می سنجد ، چون خرد سنگی یا « آسن خرد » هست . یعنی خردیست که گوهرش ، ازخود، آفریدن و ازخود، سنجه ومعیاربودنست . **خرد سنگی یا آسن خرد ، خردِ ارزشگذارو معیارگذاراست . خردیست که ازاو، معیاد نیک وبد ، پیدایش می یابد** . سنجیدن ، معنائی به مراتب بیش از « مقایسه کردن دوچیزباهم » را داشته است . انجمن، جائیست که خردهای سنگی

، انسان هارا دراندیشیدن به هم متصل میکند و باهم ، « اندازه ومعیارمیگذارند » ، بد ونیک را معین میسازند . درکردی، سنگاندن ، به معنای ارزیابی کردن و تجربه کردنست ، و سنجر، به معنای « شعله بلند آتش» است و سنجراندن، افروختن تنور است که به خوبی ردپای« آتش افروزی» را درخود نگاهداشته است . وواژه « سنجاق » هم ، مفهوم به هم پیوستن را نگاه داشته است . جی یا جان ، یوغی ( سنگی ) است که ازخود ، آتش زندگی را شعله ورمیسازد و ازآن خرد معیاری و سنجه ای پیدایش می یابد . سنگیدن و سنگاندن ، طبعا معنای آفریننده بودن را داشته است و **وآسن خرد که خرد سنگی باشد، خرد ِ آفریننده معیاروارزشگذاردر هرانسانیست** . جان، درپیداشدن درخرد، ازخود ، ارزش ومعیارمیگذارد . **زندگی اجتماع ، اصل ارزش آفرین درهمخردیست** . این برآیند « ارزش آفرینی وارزشگذاری دراندیشیدنی که مستقیما ازجان خودِ انسان میافروزد » ، با زرتشت و آموزه اش ازبین میرود ، و خرد ، تنها میان « ژی و اژی = ارزشهای زندگی وارزشهای ضد زندگی » که مشخص و روشن ازهم هستند ، فقط نقش برگزیدن را دارد . خرد ، فقط میان این جدول ارزشها که ازهم متمایزند، برمیگزیند . خرد ، دیگر، ارزشگذارنیست ، و طبعا از« جان یا زندگی یا آتش » بریده شده است . **مسائل امروزه ما همه ، پیآیند « بریده شدن جان از خرد » هستند** .
اژی ، درآموزه زرتشت ، یا ارزشهای ضد زندگی، چون به کلی درتضاد با « ژی یا ارزشهای زندگی » هست ، در بُن ودراصل ، روشن است ، و نیاز به آزمودن و پژوهیدن درتاریکیهای تجربه و پدیده ها ورویدادها ندارد . همه دربُن کیهان یا هستی ، روشن هستند ، واین از همان روشنائی بیکرانه اهورامزدا ، ساخته و پرداخته شده است .
اینست که در زرتشتیگری ، خرد ، فقط به برگزیننده ارزشهائی که روشن هستند، کاسته میشود، و اصالتش را که « ارزشگذاری درآزمودن وجستن درتاریکی پدیده هاست » ازدست میدهد . خرد، خودش، ازاین پس، نیروی روشن کردن ندارد ، بلکه آنچه روشن است، انتخاب میکند . دردوبیت فردوسی میتوان دوویژگی بنیادی خرد را بازیافت . یکی آنکه خردی که مستقیما ازجان برمیخیزد، کم وبیشی کارها را می نگرد و « می سنجد» ، به عبارت دیگر اندازه جو هست

هرآنکس که جانش ندارد خرد کم و بیشی کارها ننگرد

ودرچکامه دیگری ، ویژگی دیگر خرد را میتوان یافت که خرد ، با « مایه بنیادی هر پدیده ای » کار دارد .

هرآنکس که دارد روانش خرد　　سرِ مـایـهِ کارها بنگرد

مایه هرکاری ، همان بُن و اصل کارهاست ، و تخم که بُن هست ،تاریکست ( توم= هم به معنای تخم + وهم به معنای تاریکی است ) و نیاز به بینش درتاریکی یا آزمودن وپژوهیدن هست. خرد ، از نگرشهای در بُن هاست که اندازه میگیرد واندازه میگذارد ، چون « اندازه » درهمان بُن جان ( جی ) هست ،و ازتاریکی باید ، زائیده بشود و پیدایش یابد.

اینست که اندیشیدن که خرد ورزی با « آسن خرد یا خرد سنگی » هست، ارزشگذارو ارزش آفرین هست . علت هم اینست که درفرهنگ ارتائی ، ژی و اژی ، بریده ازهم و جدا ومشخص ازهم ، مانند آموزه زرتشت نیستند ، بلکه باید در تاریکی تجربیات ، آنهارا جست و درآزمایشهای گوناگون ، ازهم بازشناخت و درهر« هنگامی » آنها را ازنو، یافت و نیکی وبدی را درهرهنگامی ازهم کشف کرد . اساسا درفرهنگ ارتائی، اژی یا ضد زندگی، فقط « از اندازه خارج شدن زندگی » هست ، و موجویت جداگانه ای مانند اهریمن ندارد که در آموزه زرتشت دارد . ازاین رو ، این آسن خرد یا خرد سنگی هرانسانی هست که « سامانده اجتماع » است ، و جامعه را میآراید ( سیاست= جامعه آرائی ).

بسیاراز خوانندگان که درآغازشاهنامه این سخن را می یابند که :

بنام خداوند « جان وخرد »　　کزین برتر ، اندیشه بر نگذرد

میاندیشند که مسئله گواهی دادن به خدائیست که « جان وخرد » را افریده است؟ وبندرت به آن میاندیشند که چرا « جان وخرد » به هم پیوسته آورده شده است ، و این جفت بودن « جان وخرد » ازچه زمینه ای پیدایش یافته است، و چه پیآیندهای ژرف و متعالی در گستره های سیاسی و حکومتی واقتصادی و اجتماعی دارد . با درک این بستگی جدا ناپذیر ازهمست که گرانیگاه فرهنگ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حقوقی فرهنگ ایران را خواهند شناخت .

دراین گفتار، مقصود آن بود که روشن ساخته شود که درفرهنگ ارتائی- سیمرغی ایران، « روشنی» ، «بَر یا میوهِ تخم ، یا آتش » است ، همان سان که « خرد و بینش » ، بَر ومیوه « جان = زندگی » است ، که بُنِ خرد است ، و تخم درفرهنگ ایران ، که معنای « اصل » دارد ، جمع بُن وبَر( جفت بُن وبر) است . **روشنائی که از سرچشمه دیگری غیر از جان خود، غیراز جانهای خودِ جامعه ، وام کرده شود ، نه تنها روشنائی نیست ، بلکه این چنین روشنائی ، عصائیست که کور دردست میگیرد** . عصای کور، روشنائی چشم

خود او نیست . فرهنگ ایران ، نمیخواهد به دست یک ملت وجامعه ، عصا بدهد ، بلکه میخواهد همه چشمها را خورشید گونه سازد، تا جامعه از روشنی خردهای خود ببینند که مستقیما از زندگیشان، برافروخته شده است .